

الگوی تغییر و تحول سیاسی - اجتماعی از منظر قرآن کریم (با نگرشی تطبیقی بر انقلاب اسلامی ایران)

کاظم سید باقری*
(۹-۳۷)



چکیده

به رغم همه تلاش‌های تاریخی انسان در شرق و غرب عالم، او همچنان به جامعه مطلوب دست نیافته و نیز، به تلاشی مؤثر در بازتولید الگوهای آسمانی منبعث از وحی برای درمان دردهای روز خویش نپرداخته است؛ از این رو، نوشته حاضر در پی پاسخ به این مسئله است که: الگوهای تغییر و تحول سیاسی - اجتماعی از نظرگاه قرآن چیست؟ (سؤال). در الگوی قرآنی تغییر و تحول سیاسی - اجتماعی، با در نظر داشتن دو مبنای انسان‌شناختی اختیار، مسئولیت و سازکارهایی چون تلاش برای برپایی عدالت و جهاد، دگرگونی از درون انسان آغاز شده و با اصلاح در سطوح مختلف می‌تواند جامعه نامطلوب را به سوی جامعه مطلوب راهبری کند، آن سان که این تغییرات در دوره انقلاب اسلامی ایران و اندیشه سیاسی امام خمینی علیه السلام آغاز شده است. (فرضیه) در کلام خداوند، الگویی متفاوت و متمایز برای تحول سیاسی - اجتماعی وجود دارد که تلاش شده تا با روش تفسیر اجتهادی، به دست آید. (روش) در دنیای شتابنده و در حال دگرگونی، شناخت الگوهای تحول سیاسی - اجتماعی آن هم از منظر اندیشه سیاسی اسلام به ویژه قرآن کریم، پُراهمیت است. (هدف) ارائه الگوی تغییر و تحول سیاسی در قرآن که مبتنی بر

* استادیار گروه سیاست پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی - sbaqeri86@yahoo.com

تاریخ تأیید: ۱۳۹۲/۹/۲۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۷/۱

عناصری چون اختیار انسانی، توانایی او بر تغییر، مسئول بودن در تحول سیاسی و همیشگی‌اش در برابر تغییر، جدید است. (یافته)

واژگان کلیدی:

قرآن کریم، انسان، تحول سیاسی-اجتماعی، انقلاب اسلامی، امام خمینی علیه السلام

مقدمه

تغییر به معنای دگرگون کردن، چیزی را به شکل و حالت دیگر درآوردن، از حالی به حال دیگر برگرداندن است (عمید ۱۳۷۷: ۴۴۴). راغب می‌نویسد: تغییر به دو صورت است، یا تغییر در ظاهر اشیا است و نه ذات آن‌ها و یا تغییر ذاتی است؛ به گونه‌ای که آن شیء تبدیل به چیزی دیگر شود^۱ (راغب اصفهانی ۱۳۷۳: ۶۱۸). در دانش مدیریت، تغییر و تحول، عبارت است از دگرگونی یک سازمان از وضعیت موجود از حیث ساختار سازمانی، فناوری، نیروی انسانی، وظایف و عملکردهای تولیدی و خدماتی، به وضعیت مطلوب (مشبکی و تیمورنژاد ۱۳۷۸: ۳۷).

تغییر و تحول یا حرکت و ثبات به این معنا، از مباحث دیرپایی است که همواره ذهن بشری را به خود مشغول داشته و بهانه خردورزی‌های بسیار بوده است و این کشمکش، همچنان بحثی زنده و پویاست. در اندیشه‌ورزی‌های پیشینیان، پارمنیدس^۲ (۵۱۵-۴۴۰ ق.م) و شاگردش زنون^۳ (۳۳۳-۲۶۲ ق.م) بر این باور بودند که در جهان هستی چیزی به عنوان تغییر وجود ندارد و در برابر، هراکلیتوس^۴ (۴۸۰-۵۷۶ ق.م) در «نظریه حرکت»، می‌گفت: «همه چیز در حال دگرگونی است و هیچ چیز آرام نیست» و «به یک رودخانه دو بار نمی‌توان فرو رفت» (وال، ۱۳۷۰: ۴۸؛ عنایت، ۱۳۷۷: ۲۱). در دوران جدید، بحث از جامعه‌شناسی استاتیک^۵ (ایستا) و جامعه‌شناسی دینامیک^۱ (پویا) طرح شده

۱. وَالتَّغْيِيرُ يُقَالُ عَلَيَّ وَجُهَيْنًا: لِتَغْيِيرِ صُورَةِ الشَّيْءِ دُونَ ذَاتِهِ... وَالثَّانِي: لِتَبْدِيلِهِ بغيره.

2. Parmenidus

3. Zeno

4. Heraclitus

5. static

است و در نظر آگوست کنت^۲ (۱۷۹۸-۱۸۵۷) موضوع مورد مطالعه جامعه‌شناسی پویا، «تغییر» است (روشه ۱۳۶۶: ۶-۷).

این نوشته در پی عرضه‌الگوی تغییر مطلوب، به بررسی الگوی تحول سیاسی-اجتماعی از نظرگاه قرآن کریم پرداخته و بعضی از ساحت‌های آن، در انقلاب اسلامی ایران را می‌جوید. به طور خاص، می‌کوشد این مسئله را با توجه به اندیشه تحول‌خواهانه امام خمینی^ع به اختصار بنگارد.

۱. مبانی انسان‌شناختی تغییر و تحول از منظر قرآن کریم

از اصلی‌ترین آموزه‌های قرآن کریم و انبیای الهی، توحید است که مبنای دگرگونی‌های بسیار در جامعه محسوب می‌شود. در این سامانه اندیشگی، باور به خداوند سرآغاز دگرگونی‌های سیاسی-اجتماعی از سوی انسانی است که مسئول امور جامعه خویش شناخته شده است؛ زیرا باور به خداوند همراه بود با پشت کردن به زرسالاران و زورمندان.

با توجه به همین منطبق قرآن کریم دو عامل «توحید» و «طرد طاغوت» زمینه‌ساز تحولند، خداوند می‌فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ؛ ما در هر امتی رسولی فرستادیم که خدای یکتا را پرستید و از طاغوت اجتناب کنید» (نحل: ۳۶). زیرا اگر پایه‌های توحید محکم نشود و طاغوت‌ها از جوامع انسانی طرد نگردند، هیچ برنامه اصلاحی قابل اجرا کردن نیست (مکارم شیرازی، ۱۳۷۹، ج ۹: ۲۴).

بزرگ‌ترین مأموریت پیامبران الهی، رهاندن انسان‌ها از اصول و آموزه‌های نادرست و تغییر برنامه‌ها، هنجارها و ارزش‌های آنان بوده است تا از «ظلمت» به سوی «نور» گام بردارند (صدر ۱۳۶۹: ۷۶). قرآن کریم بر همین مبنا مأموریت کلام خداوند را چنین بیان می‌فرماید: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (ابراهیم: ۱). که

1. Dynamic

2. August Comte Conte

پیامبران الهی آمده‌اند تا قوم و جامعه خویش را از تاریکی به نور راهبری کنند: «أَنْ أُخْرِجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (همان: ۵). پس از توجه به اصل توحید که هسته نرم‌افزاری انسان قرآنی را تشکیل می‌دهد، در ادامه به مبانی خاص انسان‌شناسی تحول می‌پردازیم.

۱-۱. انسان، دارای اختیار: ایجاد تحول و سخن از الگوی آن، بدون اختیار و آزادی انسان، مفهوم ندارد؛ زیرا آزادی اراده، قوام‌بخش شخصیت او است. در جوهر آفرینش انسان، آزادی، به ودیعت نهاده شده و او در سرشت و خلقت خویش آزاد است (سیدباقری، ۱۳۸۸: ۲۷۳). در اصول اندیشه سیاسی اسلام و بینش برآمده از قرآن کریم، آزادی و اختیار، حقی است که خداوند به انسان بخشیده است. همه مردم باید از دستور خدا اطاعت کنند و آزادی انسان‌های دیگر را پاس دارند.

بر خلاف برخی مکتب‌های جبری اندیش که اراده انسان را ناچیز می‌پندارند، از دیدگاه قرآن، یکی از سنت‌های الهی در گستره تاریخ آن است که دگرگونی‌ها با اراده انسان‌ها شکل می‌گیرد و آن‌ها تاریخ و جامعه را می‌سازند، نه جامعه و تاریخ، آنان را. در آیات الهی، انسان موجودی مختار است: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان: ۳).

باور به «اختیار» آدمی در ساختن اصول اجتماعی زندگی، یعنی توان او برای شورش بر آنچه ناعدالتی است و نوید و امید به وضعیتی بهتر. تفکر و خردورزی، بدون «اختیار»، بی‌معنا است، این که در قرآن کریم انسان به دست خود سرنوشتش را رقم می‌زند، نشان از اختیار او دارد اما، باور به «جبری» بودن امور، روحیه دگرگون‌طلبی جامعه را می‌میراند. فرد، وضعیتی را که در آن می‌زید، توجیه می‌کند و آنچه را بر جامعه‌اش می‌گذرد، از قضا و سرنوشت می‌داند، ستم‌ها، همه تقدیر شده است و کسی نمی‌تواند اوضاع را دگرگون کند.

در قرآن کریم، انسان، عاملی فعال در تحول است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد: ۱۱). مقدرات شما در دست خودتان است، و هرگونه دگرگونی در خوش‌بختی و بدبختی اقوام در درجه اول به خود آن‌ها باز می‌گردد. اراده و خواست

ملت‌ها و تغییرات درونی‌شان است که آن‌ها را مستحقّ لطف یا مستوجب عذاب خدا می‌سازد (مکارم شیرازی ۱۳۷۹، ج ۱۰: ۱۷۳).

در اندیشه قرآنی، اسلام، دین فطرت است، برای همه مردم این حق وجود دارد که در برابر هر دشواری‌ای به روش و اندیشه‌ای که برمی‌گزینند، بیندیشند و آن‌گاه که فردی، نظری را بر نمی‌گزیند، کسی نمی‌تواند او را مجبور سازد (فاسی ۱۹۷۷: ۶۵). انسان، هم فطرت فردی دارد و هم فطرت اجتماعی. تبعاً اندیشه سیاسی بیشتر با فطرت اجتماعی‌اش سروکار دارد، هر چند بعد اجتماعی انسان از ساحت فردی‌اش جدا نیست. در سرشت او آزادی خواهی، دگرگون‌طلبی، آرمان خواهی و جویندگی برای جامعه مطلوب وجود دارد، تجلی این مفاهیم در فطرت اجتماعی انسان است. فطرتی که به انسان، توان اختیار و انتخاب می‌دهد، او را به عصیان در برابر تحمیل‌های اجتماعی توانا می‌سازد چندان که فرد می‌تواند جامعه خودش را عوض کند و به‌رغم جریان جامعه، در جهت خلاف آن حرکت کند و مسیر جامعه را شدیدتر یا کندتر سازد، حتی می‌تواند مسیر جامعه و تاریخ را متوقف یا عوض کند (مطهری ۱۳۷۰: ۲۳۱؛ مطهری ۱۳۷۲: ۳۲۰).

گذر از جامعه جاهلی و رسیدن به جامعه مطلوب قرآنی، با انتخاب آگاهانه اجرایی می‌شود. طراحی و برنامه‌ریزی برای تغییر به اراده آزاد، نیاز دارد. در این نگره، انسان می‌تواند هر مسیری را آزادانه برگزیند: «به راستی که روشنایی‌ها و بصیرت‌هایی از سوی پروردگارتان، برای شما آمده است، پس هر کس به دیده بصیرت بنگرد، به سود اوست و هر کس نبیند و چشم پوشد، به زیان او؛ من بر شما نگاهبان نیستم» (انعام: ۱۰۴).^۱ علی علیه السلام نیز، بر این امر تأکید دارد که «به راستی خداوند، بندگان خود را به اختیار، فرمان داده» (سیدرضی ۱۴۲۷: حکمت ۷۸).

۱. قَدْ جَاءَكُمْ بُصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ. در سوره یونس، آیه ۱۰۸ شبیه همین مضمون آمده است.

با توجه به همین قدرت گزینش‌گری پندها، ترغیب‌ها، احکام، پرهیزها، پاداش‌ها و توبیخ‌ها، همه معنادار می‌شود. این امر بدیهی است که انسان در اعمال خویش، آزاد است و در مقابل، هیچ عامل طبیعی یا مافوق طبیعی از او سلب اختیار نشده است. هر کسی به وجدان حس می‌کند که نه طبق ادعای اشاعره، ذات باری او را سلب اختیار کرده است و نه طبق ادعای مادیین، شرایط مادی محیط می‌تواند او را مانند برگ کاهی روی یک سیل خروشان بی اختیار از آن سو به این سو ببرد (مطهری ۱۳۷۵: ۶۳۰). بر این اساس، تلاش برای دگرگونی جامعه نامطلوب و رسیدن به جامعه مطلوب، امری واجب تلقی می‌گردد، تا با آن عدالت اجتماعی فراگیر شود. برخی ساحت‌های این بحث را می‌توان در مکتب معتزلیان و به ویژه شیعیان، در مرحله اقدام اجتماعی برای به صلاح آوردن نظام حاکم و یا برانداختن آن و تأسیس نظامی عادلانه دریافت که در اندیشه آنان، انسان موجودی مختار است که می‌تواند در برابر جباران ایستادگی کند در حالی که این تفکر در باور اهل حدیث و اشعریان کم‌رنگ است؛ زیرا حسن و قبح عقلی مورد انکار آنان بود و معیاری فراتر از واقعیت‌های موجود برای ارزیابی «آنچه بود» وجود ندارد تا کسی بخواهد آن را تغییر دهد (مطهری ۱۳۷۷: ۳۰).

۱-۲. انسان، دارای مسئولیت: عقل و اختیار در وجود انسان در هم تنیده است و با وجود این دو ویژگی بزرگ او در برابر مسائل اجتماعی و امور پیرامونش مسئول است. در کلام خداوند، آدمی امانتی بزرگ بر عهده دارد که برای او مسئولیت به همراه می‌آورد: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا؛ ما بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌های عالم عرض امانت کردیم، همه از پذیرش آن امتناع ورزیده و اندیشه کردند، تا انسان پذیرفت و انسان هم در ادای امانت، بسیار ستمکار و نادان بود» (احزاب: ۷۲).

استاد مطهری بر این باور است آن امانت بزرگ که همه از تحمل آن سر باز زدند و تنها انسان آن را پذیرفت، «تکلیف» و «مسئولیت» است. هر موجودی به هر نقطه که برسد و هر کمالی را که طی کند، بدون اراده و اختیار طی می‌کند، نمی‌تواند به میل و اراده خود راه را عوض کند، تنها انسان است که در هر لحظه قادر است به سوی هر هدفی که

اراده کند، حرکت خود را تغییر دهد. انسان می تواند حقی را به عهده بگیرد و وظیفه ای را گردن نهد. انسان به حکم همان استعداد و شایستگی فطری، مسئولیت عظیمی نسبت به همه موجوداتی که در اختیار اوست، از جماد و نبات و حیوان، دارد تا چه رسد به مسئولیت های عظیمی که نسبت به انسان های مانند خود دارد (مطهری ۱۳۷۳: ۱۰۷).

در منطق اندیشه دینی، انسان ها آزادند، پس، همه افراد در برابر جامعه خود مسئول و پاسخ گویند، پیامبر گرامی اکرم ﷺ می فرماید: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» (متقی هندی، ۱۹۷۹، ج ۱۲: ۵۶۲؛ مجلسی ۱۳۹۲، ج ۳۸: ۷۵).

مسئولیت در برابر جامعه، زمینه ساز ایجاد دگرگونی در آن است، چنان که علم و آگاهی نیز برای صاحبش، مسئولیت می آورد. قرآن می فرماید: احساس مسئولیت نکردن آگاهان به امور جامعه و خاموش نشستن عالمان در مقابل فساد ظالمان، از علل نابودی اقوام پیشین بوده است (هود: ۱۱۶).

در روایتی از امام حسین ﷺ آمده است: بر دیده فرد مومن روا نیست که به گناه و معصیت خداوند بنگرد و ساکت بنشیند، مگر آن را تغییر دهد (طباطبایی بروجردی ۱۳۸۰، ج ۱۸: ۲۳۰).

با توجه به همین نکته کلیدی، کلام خداوند آمده است که تک تک اعضای انسان، یعنی «گوش»، «چشم» و «دل» که سرچشمه تکوین فرهنگ، ارزش ها و نگرش ها هستند، در برابر هر چه انجام می دهد، مسئول است: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (اسراء: ۳۶). تبعاً این مسئولیت هنگامی که انسان وارد گستره اجتماعی می شود، قلمرو وسیع تر و دقیق تری می یابد که می تواند مبنای تغییراتی گسترده در جوامع شود.

در ادامه با توجه به مبانی مزبور، انواع تحول، بررسی می شود.

۲. انواع تغییر و تحول از منظر قرآن کریم

بر اساس اندیشه برآمده از قرآن کریم، هر تحولی از درون آغاز می شود و از آن جا به ساحت های دیگر ریزش می کند، در ادامه، ابتدا تغییر درونی و نقش تأثیرگذار آن در

دگرگونی‌های بیرونی را وامی‌رسیم و سپس به ساحت تغییر سیاسی-اجتماعی و سازکارهای آن خواهیم پرداخت که جلوه‌ای از تغییرات بیرونی است.

۱-۲. تغییر درونی: رفتار انسان برخاسته از درون اوست، تغییر در رفتار و گفتار از انقلاب درون آغاز می‌شود؛ که دگرگونی‌ها و رفتارها، زائیده‌اندیشه‌اند. میان حرکت‌های بیرونی و درونی انسان‌ها، پیوندی عمیق وجود دارد، تازمانی که افکار تغییر نیابد، نوبت به دگرگونی‌های اجتماعی نمی‌رسد؛ لذا این تحولات اساس و پایه‌ی پویندگی سیاسی-اجتماعی به شمار می‌رود و از همین بزنگاه است که تحول درون و بیرون کنار هم معنادار می‌شود؛ لذا در آیات بحث از تغییر «انفسی» به میان می‌آید. به دو آیه در این باره اشاره می‌شود: «حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (انفال: ۵۳؛ رعد: ۱۱). تغییر در این جا، از درون و جان ملت‌ها و جوامع آغاز می‌شود و آن دگرگونی در اندیشه است که نقطه‌ی حرکت است. علامه طباطبایی ذیل آیه می‌نویسد: عقاب خداوند پس از نعمت می‌آید، هیچ‌گاه نعمتی الهی تبدیل به نعمت و عذاب نمی‌شود مگر با دگرگونی محلس که همانا جان انسان‌ها است. پس نعمتی که خداوند به قومی ارزانی کرده، هنگامی بر آنان ریزش می‌کند که جان خویش را آماده کرده باشند، آن نعمت گرفته نمی‌شود و تبدیل به عذاب نمی‌گردد مگر استعداد درونی خود را از دست داده و مستعد عقاب شده باشند (طباطبایی ۱۴۱۷، ج ۹: ۱۰۲). به دیگر سخن، این اصل قرآنی به ما می‌گوید: هرگونه تغییرات برونی متکی بر تغییرات درونی ملت‌ها و اقوام است و هرگونه پیروزی و شکستی که به قومی رسیده است از همین جا سرچشمه می‌گیرد (مکارم شیرازی ۱۳۷۹، ج ۱۰: ۱۷۳). سید قطب، ذیل آیه «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (انفال: ۵۳). این، به آن دلیل است که خداوند، هیچ نعمتی را که به گروهی داده، تغییر نمی‌دهد جز آن که آن‌ها خودشان را تغییر دهند، معتقد است این آیه از سویی، عدالت خداوند را بیان می‌کند که او در برخورد با بندگانش، نعمتی را از آنان نمی‌گیرد مگر نیات، درون، روش و اوضاع خود را تغییر داده باشند و از سویی دیگر دگرگونی‌ها را در زندگی انسان، مبتنی بر تغییر واقعی دل‌ها، نیت‌ها، منش و رفتار انسان‌ها قرار داده است؛ اوضاع و حالاتی که خودشان انتخاب کرده‌اند (قطب ۱۴۰۸، ج ۳: ۱۵۳۶).

واقعیت آن است که دگرگونی های درونی، از فکر و اندیشه، به اخلاق و رفتار و گفتار سیاسی-اجتماعی وارد می شود و جامعه را متحول می سازد. این قانون و معیاری همیشگی است که سرنوشت ساز، پویا و هشدارآور است. سید قطب در راستای اصلاح باور که گرانیگاه اصلی در اندیشه انسانی است، معتقد است که اسلام آغاز کار خود را بر درمان ریشه ای عقاید فاسد نهاد که در مان سطحی، تلاشی بیهوده بود؛ لذا کوشید تا انگاره های باطل جاهلی را ریشه کن و باور صحیح اسلامی را جایگزین سازد؛ باوری که تا در وجود انسان استوار نگردد، هیچ چیز اعم از اخلاق، تهذیب و اصلاح اجتماعی، ثابت نمی گردد (قطب ۱۴۰۸، ج ۳: ۹۷۳).

تحول از اندیشه به تحولات سیاسی-اجتماعی وارد می شود؛ لذا دو فرایند درونی و بیرونی در تعامل با یکدیگر هستند و نمی توان آن ها را از هم گسسته دانست. پیامبر اکرم ﷺ از سویی تحول درون را مطرح می کند و آن را «جهاد اکبر» می نامد و از سویی، بر دگرگونی بیرونی در عرصه مبارزه با طاغوت یعنی «جهاد اصغر» تأکید می کند (حرعاملی ۱۴۲۶، ج ۱۱: ۱۲۴). تغییری که برای دوری از انزوای اجتماعی و ایفای مسئولیت جمعی، نقشی کلیدی دارد.

۲-۲. **تغییرات بیرونی:** در ادبیات قرآنی از تغییرات بیرونی، می توان به «اصلاح» یاد کرد، هر چند که در ادبیات سیاسی جدید، به اصلاح ساختاری و فراگیر، «انقلاب» می گویند که درباره آن، دو نگرش کلان، وجود دارد، برخی بر این باورند که انقلاب، به دلیل های ساختاری رخ می دهد و انقلاب ها «می آیند»، نه آن که «ساخته» شوند (اسکاچپول ۱۳۷۶: ۱۴۷)، اما برخی دیگر با تأکید بر وجه ارادی و اختیاری بودن انقلاب، آن را امری ساختنی و ناشی از اراده انسان برای تغییر می دانند (مطهری ۱۳۷۵: ۱۴۲). با توجه به مبانی مزبور و سازکارهایی که برای تغییر وجود دارد که در ادامه به آن ها خواهیم پرداخت، دیدگاه دوم، درست است و شواهد گوناگونی از آیات بر آن وجود دارد.

۳. سازکارهای تحول سیاسی - اجتماعی از منظر قرآن کریم

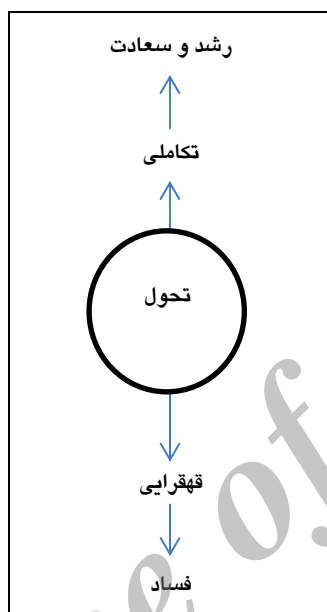
سازکارهای دگرگونی را می‌توان از زوایای مختلف و گاه مخالف، بررسی کرد. در ادامه به سازکارهایی از تحول خواهیم پرداخت که رویکرد اصلاحی دارند و جامعه را به سعادت می‌رسانند، اما در وجه منفی نیز باید توجه داشت که قدرت‌مداران و حاکمان زورگو جامعه را تغییر می‌دهند و برای تأمین منافع خود آن را به مسیر فساد و فسادورزی می‌کشانند. فساد، ضد و نقیض صلاح است (فرایدی ۱۴۲۱، ج ۷: ۲۳۱) و مفسده، خلاف مصلحت. هنگامی که گفته می‌شود «فَسَدَ الشَّيْءُ»، یعنی آن را نابود کرد (ابن منظور ۱۴۰۵، ج ۳: ۳۳۵). در فساد، اختلال و آشفتگی در نظم و اعتدال اشیا پدید می‌آید و یا فساد در اعمال است (مصطفوی ۱۳۷۵، ج ۹: ۸۵). در معنای کلی، افساد، بیرون رفتن از سلامت و اعتدال است و با توجه به وظیفه اصلاحگری انبیای الهی و دعوت پیروان خود به آن، اصلاح امور بر هر فردی در جامعه لازم است.

در دگرگونی فسادآور طاغوت‌ها، ما با مواردی چون: سرپیچی، قتل، ظلم، شکنجه و عذاب، افساد در قوانین الهی، وضع قوانین جعلی و مطابق با امیال شخصی و محاربه با اهل حق، روبه‌رویم، که جامعه را به سوی انحراف، تغییر مسیر می‌دهد. از دیگر تغییرات آنان این است که با رفتار نامطلوب خود، عزیزان جامعه را خوار می‌سازند: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً؛ پادشاهان چون به شهری درآیند، آن را تباه و عزیزانش را خوار می‌گردانند» (نمل: ۳۴).

مراد از ورود به شهر، ورود همراه با زور و غلبه است؛ و «أَفْسَدُوهَا» یعنی فساد می‌ورزند با هلاک کردن، نابودسازی و سلب اختیار (حسینی شیرازی ۱۴۲۴ق، ج ۴: ۱۰۳). آنان حرمت‌ها را نگاه نمی‌دارند، نیروی مدافع را درهم می‌شکنند و سران و بزرگان‌شان را ذلیل می‌سازند؛ زیرا آنان عنصر مقاومت و پایداری هستند (سید قطب ۱۴۰۸، ج ۵: ۲۴۶۰).

یکی از دیگر گروه‌هایی که جامعه را در مسیر نادرست، تغییر می‌دهند، مترفین و خوش‌گذران‌ها هستند که معمولاً بر گرد طاغوت‌ها رشد می‌کنند و جوامع انسانی را به گمراهی، کفر، فسق، سرکشی، ستم و انحراف سوق می‌دهند. آنان در مقابل رسولان

الهی، با هر وسیله و ابزار تبلیغاتی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی می‌ایستند تا گمراه سازند و شبهه‌ها و اتهام‌ها بپراکنند (فضل‌الله ۱۴۱۹، ج ۱۹: ۵۵-۵۶).



نمودار ۱: تقابل تحول‌ها

تحول جامعه گاه به سوی قهقرا و انحطاط است که به فساد می‌انجامد و گاه در جهت تکامل که به اصلاح می‌رسد و جامعه را به سعادت راهبری می‌رساند. با تفتن به مواردی که گذشت، در ادامه به فرایند اصلاحی تغییر و دگرگونی از منظر قرآن کریم می‌پردازیم و سازکارهای تغییر بیرونی به ویژه ساحت سیاسی-اجتماعی آن را مورد توجه قرار می‌دهیم.

۱-۳. امر به معروف و نهی از منکر: از جمله آموزه‌های اصیل و کارآ در فرهنگ قرآنی برای تحول سیاسی-اجتماعی است که پیام اصلی آن بی‌اعتنا نبودن به مسائل جامعه است. در وجه سیاسی، شاخصه اصلی این پیام، تغییر است، به ویژه در حوزه اعمال قدرت. آن‌سان که مبنای حرکت و قیام امام حسین علیه السلام بر همین اصل بود و راهبر و الگوی امام خمینی (ره) در انقلاب اسلامی و دگرگونی بزرگ اجتماعی در ایران.

امر به معروف و نهی از منکر یکی از راهبردهای اساسی برای رویارویی با بی مسئولیتی است. این آموزه که خداوند در قرآن بر آن تأکید بسیار ورزیده است و معمولاً کنار یکدیگر ذکر شده‌اند (آل عمران: ۱۱۰ و ۱۱۴؛ اعراف: ۱۵۷؛ توبه: ۷۱؛ حج: ۴۱). یکی از کاراترین ویژگی‌های مؤمنان، پایبندی به این اصل ذکر شده و حتی قبل از نماز و زکات آمده است: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ؛ و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند که به کارهای پسندیده و امی دارند و از کارهای ناپسند بازمی‌دارند و نماز را برپا می‌کنند و زکات می‌دهند» (توبه: ۷۱).

کلام خداوند، ضمن تشویق همه مسلمانان به این فریضه آنان را به دلیل التزام به این وصف، «خَيْرُ أُمَّةٍ» معرفی می‌کند: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ؛ شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید: به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند بازمی‌دارید و به خدا ایمان دارید.» (آل عمران: ۱۱۰)

مقدم بودن امر به معروف و نهی از منکر بر ایمان به خدا در این آیه، نشانه اهمیت و عظمت این فریضه است و انجام آن، ضامن پویایی و دگرگونی به سوی صلاح اجتماعی است و اگر اجرا نگردد، ریشه‌های ایمان در دل‌ها سست می‌گردد؛ به همین جهت بر ایمان، مقدم شده است. مسلمانان تا زمانی یک «امت ممتاز» محسوب می‌گردند که دعوت به سوی نیکی‌ها و مبارزه با فساد را فراموش نکنند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۹، ج ۳: ۴۹).

این اصل در قرآن مجید، رویکرد اصلاحی و تغییر طلبانه دارد، خداوند، خاموش نشستن عالمان در مقابل فساد ظالمان را از علل نابودی اقوام پیشین ذکر می‌کند و دانشمندان گوشه‌گیر را نکوهیده است که: چرا صاحب قدرت نبودند تا از فساد جلوگیری کنند و جامعه را به سوی عدالت به حرکت در آورند: «فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ؛ پس چرا از

نسل های پیش از شما خردمندانی نبودند که [مردم را] از فساد در زمین باز دارند؟ جز اندکی از کسانی که از میان آنان نجات شان دادیم» (هود: ۱۱۶).

این آیه با توجه به «لَوْلَا»ی تحضیضی، به معنی «هَلَّا» (= چرا؟)، کارهای گذشته را نکوهش می کند و برای آینده، ترغیب و تشویق به همراه دارد، در المیزان آمده است: «لَوْلَا» به معنی «هَلَّا» و «أَلَّا»، تعجب و توبیخ را می رساند (طباطبایی ۱۴۱۷، ج ۱۱: ۵۹). تنبیه و ترغیب در این آیه، چندان بسیار است که به وجوب می رسد؛ در مجمع البیان آمده است که این آیه دلالت بر وجوب نهی از منکر می کند؛ زیرا خداوند سبحان، صاحب اندیشه و قدرت در امت های پیشین را به دلیل ترک نهی از فساد، مذمت می نماید و خبر می دهد که تنها اندک شماری از آنان، به دلیل نهی از منکرشان، نجات یافتند و آگاهی می دهد که اگر اکثریت همانند اقلیت، با ظلم، مقابله کرده بودند، هلاک نمی شدند و نابودی آنان به دلیل کفر و فسادشان بوده است (طبرسی ۱۴۰۶، ج ۵: ۳۰۹).

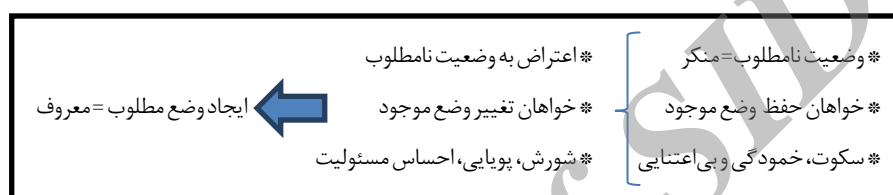
این آموزه، فرایند امور جامعه را به سوی اصلاح، هدایت راهبری می کند. به تعبیر سید قطب، این آیه اشاره به سنت الهی دارد، اگر در امتی که به هر نحوی، برای غیر خداوند، به بند کشیده می شود و به دام فساد می افتد، کسانی برپاخیزند تا دفع فساد کنند، پس آن امت، نجات یافته است و گرفتار نابودی نخواهد شد، اما امت هایی که در آنها ستمکاران، ستم می کنند و کسی برنمی خیزد تا ستم و فساد را کنارزند یا انکار کند، پس سنت خداوندی، که هلاکت باشد، بر آنان جاری می شود (سید قطب ۱۴۰۸، ج ۴: ۱۹۳۳).

خداوند یکی از عوامل لعنت بر اقوام پیشین را ترک امر به معروف و نهی از منکر و خموشی می داند: «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ... كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» از میان فرزندان اسرائیل، آنان که کفر ورزیدند... از کار زشتی که آن را مرتکب می شدند، یکدیگر را باز نمی داشتند. راستی، چه بد بود آنچه می کردند» (مائده: ۷۸-۷۹).

در باره اهمیت امر به نیکی و نهی از زشتی و ستم، علی رضی الله عنه حکمتی بیانگر دارد: «وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتُهُ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ... وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةٌ عَدَلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ؛ هَمَّةٌ كَارِهَاتُ نِيكَ وَ

جهاد در راه خدا، برابر امر به معروف و نهی از منکر، چون آب دهانی است در برابر دریای پرموج پهناور... و برتر از همه این ها سخن عدالت خواهانه‌ای است که نزد حاکمی ستمگر گویند» (سیدرضی ۱۴۲۷: حکمت ۳۷۴).

این آموزه، در فرایندی تحول خواهانه، حرکت جامعه از وضعیت ناشایست به سوی وضعیت شایسته را ترسیم می‌کند، از جامعه، سکوت و بی‌اعتنایی را می‌زداید و آن را به سوی پویایی و احساس مسئولیت رهبری می‌کند.



نمودار ۲: فرایند تحول خواهی در سازکار امر به معروف و نهی از منکر

۲-۳. قیام به قسط: انبیا بی‌عدالتی‌ها را به مردم می‌گفتند و برای گذار جامعه از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب، روشنگری می‌کردند. آن سان که پیامبر اسلام ﷺ مردم را از جامعه ناعادلانه جاهلی به سوی جامعه نبوی، هدایت کرد. قرآن کریم در آیاتی متعدد به صراحت می‌فرماید که: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ؛ به راستی، ما پیامبران خود را با دلیل‌های آشکار روانه کردیم و با آن‌ها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند» (حدید: ۲۵).

رسولان آمدند تا عدالت را برپا دارند، «انزال حدید» نیز برای آن است تا بندگانش را در دفاع از جامعه صالح و گسترش کلمه حق در زمین بیازماید (طباطبایی ۱۴۱۷، ج ۱۹: ۱۷۱). نکته جالب توجه در جمله «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» این است که [وقتی] از حرکت مردم سخن می‌گوید، نمی‌فرماید هدف این بوده که انبیا انسان‌ها را وادار به اقامه قسط کنند، بلکه [می‌فرماید] هدف این بوده که مردم، مجری عدل باشند! مهم این است، مردم چنان ساخته شوند که خود مجری عدالت گردند (مکارم شیرازی ۱۳۷۹، ج ۲۳: ۳۷۲). نکته دیگر آن که مردم، خود باید برای استقرار نظام عادلانه، مسئولانه بکوشند.

همچنین خداوند تأکید می‌کند که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! پیوسته به عدالت قیام کنید» (نساء: ۱۳۵). قسط در این آیه، دربردارنده هر حال و مجالی می‌شود، قیام به قسطی که ستمگران را از گردنکشی و ستم در زمین بازمی‌دارد و عهده‌دار عدل میان مردم می‌شود و حق هر کس را مسلمان یا غیرمسلمان، عطا می‌کند (سید قطب ۱۴۰۸، ج ۲: ۷۷۶). آیه از همه مؤمنان می‌خواهد که منتظر دیگران نباشند تا برای آنان عدالت برپاکنند، بلکه تک‌تک آنان باید جامعه نامطلوب را دگرگون سازند.

با این منطق، جامعه و شهروندان آن نه تنها باید عادل باشند که البته امری مسلم است، بلکه آنان باید عدالت طلب نیز باشند، که برای قدرت‌های مسلط و ناعادل، چالش‌آفرین است؛ لذا تعبیر قرآن «اقامة قسط» و «برپایی عدالت»، با مطالبه همراه است.

۳-۳. جهاد: یکی از سازکارهای تاثیرگذاری که با آن دگرذیسی بنیادینی در جامعه پدید می‌گیرد و آن را به سوی جامعه‌ای تحول یافته و جدید راهبری می‌کند، جهاد است. اصل تشریح این آموزه آن بوده است تا جوامع از سلطه طاغوت‌ها آزاد شوند و چون نیک بنگریم، در واقع یکی از شاخه‌ها و فروع امر به معروف و نهی از منکر قلمداد می‌شود. هدف اصلی از جهاد بر خلاف جنگ، نه انگیزه‌های مادی یا گسترش سرزمینی بلکه تحول جامعه به سوی خیر و مصلحت است (عمید زنجانی ۱۳۷۷، ج ۵: ۲۸۵-۲۹۰) و به تعبیر علامه طباطبایی، برداشتن موانع برای رسیدن صدای حق به مردم و برخورداری جامعه از حق حیات و آزادی انتخاب از اهداف جهاد است. با جهاد، فرصت‌های تازه برای جامعه پدید می‌آید تا افراد آزادانه آموزه‌های وحیانی را بشنوند و بی‌دغدغه انتخاب کنند (طباطبایی ۱۴۱۷، ج ۲: ۶۷). همچنان که قرآن کریم از بین بردن فتنه، فساد و شرک را از اهداف جهاد معرفی می‌کند (انفال: ۳۹). پس از رساندن کلمه توحید به مشتاقان و برداشتن زنجیرهای بندگی، زمینه برای برای محو ستم فراهم می‌شود، از آنجا که مسلمانان سالیان از سوی مشرکان، آزار دیدند و ستم کشیدند، خداوند به صراحت اجازه جهاد را صادر می‌کند: «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا؛ به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت جهاد، داده شده است؛ چرا که مورد ظلم قرار گرفته‌اند» (حج: ۳۹).

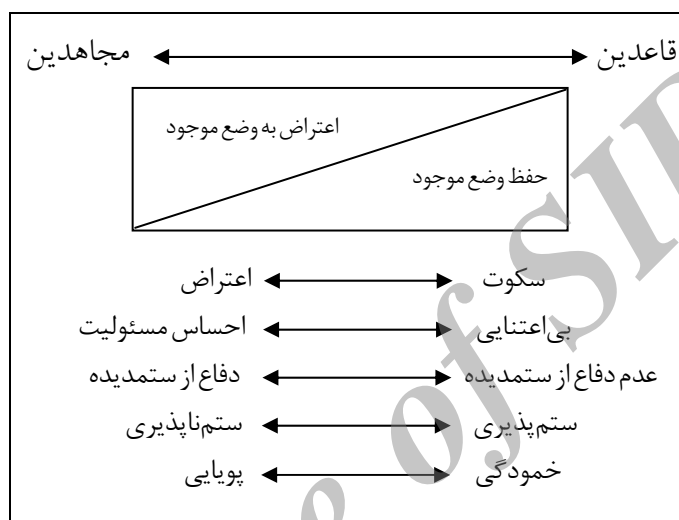
با توجه به این منطقی خداوند مجاهدین و مبارزین را بر خموشان و گوشه گیران، برتری داده است^۱، جهادگران، خواهان گذر از جامعه نامطلوب و تغییر آن به جامعه شایسته اند: «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا؛ خداوند، کسانی را که با مال و جان خود جهاد می کنند، به درجه ای بر خانه نشینان و نشستگان مزیت بخشیده و همه را خدا و عده پاداش نیکو داده، ولی مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ، برتری داده است» (نساء: ۹۵).

این آیه انگیزه بخشی به مؤمنان و تشویق آنان و بیداری روح ایمان در جان شان است تا در کار خیر و فضیلت، سبقت گیرند (طباطبایی ۱۴۱۷، ج ۵: ۴۶). همچنین خداوند مسلمانان را در برابر سکوت، سهل انگاری، بی اعتنایی و جنگیدن با ستمکاران، نکوهش کرده، و آنان را برای دفاع از ستم دیدگان، انگیزه می بخشد: «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا؛ و چرا شما در راه خدا [و در راه نجات] مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی جنگید؟ همانان که می گویند: پروردگارا! ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه اند بیرون ببر» (نساء: ۷۵).

در این آیه، خداوند به شکل استفهام انکاری و تحریضی مسلمانان را به مبارزه فرامی خواند، در حالی که در آیات پیشین، افعال را به صورت غایب به کار می برد، با بهره گیری از صنعت بلاغی «التفات» روی سخن را از غیبت به خطاب عوض کرده، گویی به مسلمانان بیدار باش می زند که: چرا مبارزه نمی کنید؟ این نحوه بیان به روشنی از مسلمانان می خواهد که در برابر ستمکاران بایستند و برای رهایی بخشی ستم دیدگان

۱. بر اساس اول این آیه و تفاسیر متعدد، «قاعدين» ضرورتاً به معنای «خاموشان» یا «تسلیم شدگان» نیست، گاه ممکن است فردی با اندیشه مبارزه، بیمار باشد و گرفتار بستر بیماری و نتواند در میدان حضور یابد، این افراد تبعاً با کسانی که اصولاً باوری به قیام و جهاد ندارند، تفاوت بسیار دارند؛ لذا فرمود: «كُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى»؛ اما با این همه، باز کسانی که در میدان مبارزه، حضور دارند با افرادی که به هر حال [و دلیل] خانه نشینانند، برتری و پاداشی بزرگ تر دارند؛ علامه طبرسی در این باره روایاتی نیز نقل می کند (طبرسی ۱۴۰۶، ج ۳: ۱۴۹).

بکوشند. تبعاً بیشترین رویه این مبارزه، چالش با ستم‌پیشگان و تلاش برای ایجاد دگرگونی است که گام نخست آن، شورش بر وضع موجود و ایستادگی در برابر زورمندان، ثروت‌اندوزان و خودکامگان است.



نمودار ۳. رؤیایی برخی از قاعدين و مجاهدین

۴. وضعیت برآمده از سازکارهای تحول

با سازکارهایی که ذکر شد، جامعه به سوی اصلاح و سعادت، دچار تغییر می‌شود، جامعه‌ای که غیر قابل اصلاح باشد، سر از فروپاشی نظام و انقلاب به معنای مدرن، در می‌آورد، به معنای حالی به حالی شدن، دگرگونی، برگشتن، تحول و تبدل است (دوورژه ۱۳۷۵: ۸۷) و در اصطلاح، به معنای تغییری فراگیر و بنیادین در سازمان سیاسی، ساختار اجتماعی، کنترل دارایی، اقتصادی و اسطوره مسلط نظام اجتماعی که نمایانگر گسستی عمده در تداوم توسعه است (کوهن ۱۳۶۹: ۳۶) و اگر قابل بازسازی و نوسازی باشد، به اصلاحات می‌انجامد.

هر چند که «اصلاح» به معنای جدیدش در قرآن نیامده است، با نگاهی به اصل این مفهوم، می‌توانیم برخی ساحت‌ها و اصل معنایش را کتاب الهی بیابیم؛ زیرا اصلاح، حتی

در دوران جدید به معنای سیاسی-اجتماعی آن، پیرایش و فسادزدایی از یک نظام را در بردارد. در اصل، لغت «اصلاح» از «صلح» یا «صلاح» گرفته شده است. در مفردات آمده که صلاح، ضد فساد است که در بیشتر کاربردها به عمل و فعل افراد، اختصاص دارد. در کلام خداوند، صلاح، در مواردی در برابر فساد به کار رفته است: «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا؛ و در زمین پس از اصلاح آن، فساد مکنید» (اعراف: ۵۶) و اصلاح، ضد افساد است. این که در لغت آمده است «أَصْلَحَ الشَّيْءُ بَعْدَ فَسَادِهِ» یعنی آن را راست و استوار ساخت (ابن منظور ۱۴۰۵، ج ۲: ۵۱۶).

شیخ طوسی می نویسد، صلاح، راستی حال است و اصلاح، قرار دادن چیزی برای راستی و درستی (طوسی ۱۴۲۲، ج ۱: ۷۵). ریشه این واژه به معنای چیزی است که از فساد سالم باشد، حال در ذات امری باشد یا در رأی و نظر یا در عمل، هر چند که بیشتر در عمل به کار می رود. در این موارد، اصلاح به معنای برداشتن فساد و کاستی است. در آیات، «اصلاح» و «افساد» در مقابل هم قرار دارند (مصطفوی ۱۳۷۵، ج ۶: ۲۶۷). افساد و اصلاح از زوج های متضاد قرآن است. زوج های متضاد، یعنی واژه های اعتقادی و اجتماعی که دو به دو در مقابل یکدیگر قرار می گیرند و به کمک یکدیگر نیز شناخته می شوند، از قبیل توحید و شرک، عدل و ظلم، استکبار و استضعاف. که یکی باید نفی شود تا دیگری جامعه تحقق یابد، اصلاح و افساد از این قبیل است (مطهری ۱۳۷۷: ۶).

پس بر خلاف ادبیات موجود در دانش سیاست، چون از نگرش قرآن بنگریم، «اصلاح» در مقابل «انقلاب» نیست؛ زیرا چه بسا انقلاب نیز اصلاح باشد. به دیگر سخن، اصلاح دو سطح دارد، سطحی که گام به گام، آرام و درون نظام، انجام می گیرد که همان اصلاح به معنای جدید است و سطحی که سریع است و با توجه به ناکارآمدی نظام، کلیت آن به چالش کشیده می شود، این نیز، اصلاح است هر چند نامش در ادبیات سیاسی جدید، انقلاب باشد. با در نظر گرفتن همین عنصر نوسازی و تلاش برای بازسازی جامعه قیام انبیای الهی در چارچوب اصلاح به معنای عام آن، قابل تحلیل است و قرآن کریم آنان را مصلحان جامعه در عرصه فکری و عملی می خواند. خداوند از قول

حضرت شعیب علیه السلام نقل می فرماید: «إِنَّ أَرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ؛^۱ من قصدی جز اصلاح [جامعه] تا آنجا که بتوانم، ندارم» (هود: ۸۸). علامه طباطبایی نیز اشاره می کند که حقیقت دعوت انبیا، اصلاح زندگی زمینی انسان است (طباطبایی ۱۴۱۷، ج ۱: ۳۰۶). در آیه ای دیگر آمده است: «الَّذِينَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ» (شعراء: ۱۵۲). در آیه پیش تر آمده بود: از مسرفین، پیروی نکنید و، سپس این آیه در واقع بیان کننده معنای «مسرفین» است: کسانی که در زمین فساد می ورزند. روایات تفسیری بیان می کنند که منظور از «مسرف» معنای ظاهری آن نیست؛ تفسیر من هدی القرآن (مدرسی ۱۴۱۹، ج ۹: ۱۰۲). حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: «الْمُسْرِفُونَ هُمُ الَّذِينَ يَسْتَحِلُّونَ الْمَحَارِمَ، وَيَسْفِكُونَ الدِّمَاءَ؛ اسراف کاران کسانی هستند که حرام ها را حلال می شمارند و خون ها می ریزند» (محمدی ری شهری ۱۳۶۹، ج ۴: ۴۴۷).

برخی مفسران بر این باورند، مسرفین یعنی کسانی که با افکار کفرآمیز، پرستش های شرک آلود، تقلیدهای منحرفانه و علاقه های فاسد و کارهای بدشان، در زمین فساد می ورزند، کارهایی که به اختلال در زندگی انسانی و افساد در زمین می انجامد که خداوند آن را از بندگانش دور کرده است؛ زیرا خدا، مسئولیت را بر مدار دعوتگری و عمل، در نهاد انسان و میان مردم قرار داده است، تا نظام زندگی انسانی با نظام هستی در فرایند تکامل و هماهنگی، انسجام یابد (فضل الله ۱۴۱۹، ج ۱۷: ۱۴۵).

چون دقت کنیم، اصلاح، دو عنصر کلیدی دارد: فسادزدایی و سامان دهی - بازسازی. در اصلاح، فقط سامان دهی، بازسازی و نوسازی مطرح نیست، بلکه زدودن فساد از جامعه است که خود بزرگ ترین اصلاح به شمار می رود. زیربنایی یا روبنایی بودن اصلاح، بسته به میزان نفوذ فساد در جامعه است. در فراگرد اصلاح، موارد آسیب و فساد، در یک مجموعه، شناسایی و برطرف می شود و این تغییر و دگرگونی گاه با امر به

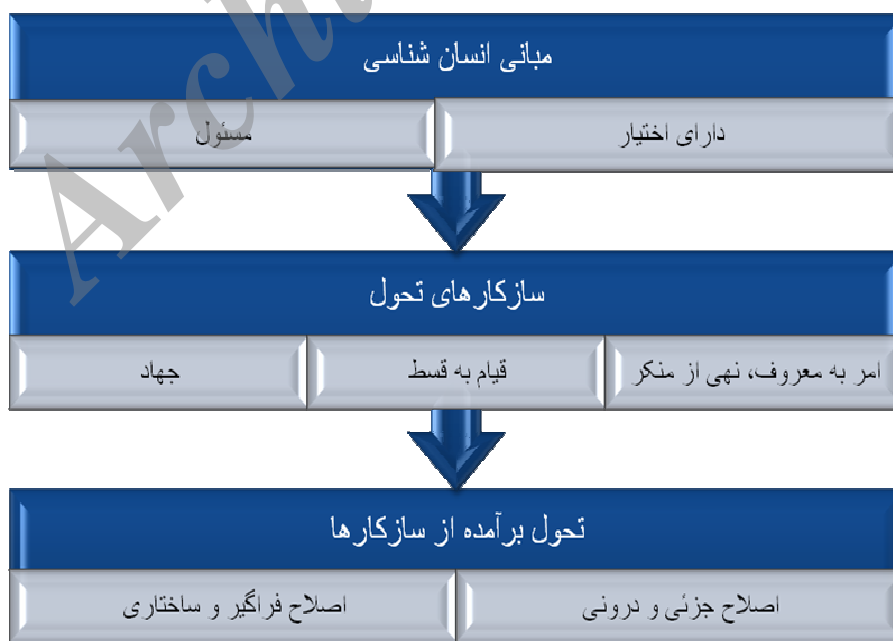
۱. علی علیه السلام در نامه ای به معاویه نیز ضمن یادآوری مضمون این آیه، هدف خود را اصلاح بیان می کند (سیدرضی ۱۴۲۷: نامه ۲۸).

معروف و نهی از منکر اجرایی می شود و گاه با قیام و تلاش برای گذر از ستم و رسیدن به عدالت.

با این بررسی، چون به مبانی، اجزا و عناصر کلیدی تحول از منظر قرآن کریم می پردازیم، می توانیم الگوی مناسبی را از آن ها استخراج کنیم، الگویی که از سویی با مبانی هستی شناختی و انسان شناختی تحول، مرتبط است و از دیگر سو با سازکارهایی که جامعه را متحول می سازد و در پایان، فرایند تغییر یا به تحول فراگیر نظام مستقر می انجامد که امروزه از آن به انقلاب تعبیر می شود یا تحول آرام و گام به گام که اصلاح نام می گیرد. در این مدل، گام اول، ناظر به گذر از جامعه جاهلی و رسیدن به جامعه مطلوب و گام دوم برای رسیدن به سعادت و کمال انسانی است، هدفی که آن را از الگوهای رقیب جد می سازد؛ آن سان که در این رهیافت، افراد، هم توانمندی تغییر و هم مسئولیت آن را دارند تا وضعیت ناخوشایند خود را تغییر دهند و جامعه را به سوی فراگیر شدن آموزه های و حیانی، حرکت دهند. این فرایند را می توان در انقلاب اسلامی ایران مشاهده کرد که به آن خواهیم پرداخت.

با توجه به آنچه بیان شد، می توان به الگوی مطلوب تحول از منظر قرآن کریم اشاره

کرد:



۵. الگوی تحول قرآنی در انقلاب اسلامی

پس از بررسی الگوی تحول قرآنی، در این مجال، به اختصار، آن را در انقلاب اسلامی ایران با تأکید نظام فکری امام خمینی علیه السلام که نرم افزار جمهوری اسلامی ایران است، رصد و ردیابی می‌کنیم. در نگرشی کلی به یاد آوریم که خاستگاه تکاپوی ایشان، مفاهیم و آموزه‌های قرآن کریم بوده است و الگوی تحولی که در ایران ایجاد کرد نیز برگرفته از کلام الهی بود که توانست در عرصه اندیشه و عمل، تغییراتی گسترده و بنیانی ایجاد کند. او دوربرد و چشم انداز آن دگرگونی‌ها را با پیروی از قرآن، سعادت می‌دانست و اظهار امیدواری می‌کرد تا همه به سعادت برسند و ایران را اصلاح و متحول کنند (موسوی خمینی ۱۳۸۵، ج ۸: ۳۵۴). در ادامه، به فرایند تحول امور و تغییرات پدیدآمده در جامعه اسلامی ایران، اشاره می‌کنیم:

۱-۴. تحول روحی - درونی: بر خلاف نظریه‌های جامعه‌شناختی و ساختاری که انقلاب را ناشی از تغییر در ساختارها و شرایط اجتماعی می‌دانند (جانسون ۱۳۶۳: ۵۴). در اندیشه و تفکر اسلامی، انقلاب، ریشه در ساختمان درونی انسان دارد و همان گونه که ذکر شد، این انقلاب، به معنای دقیق، اصلاح است، به تعبیر امام خمینی علیه السلام تمام انبیا برای اصلاح جامعه آمده‌اند (موسوی خمینی ۱۳۸۵، ج ۱۵: ۱۸۹).

همانند آنچه از منطق و ادبیات قرآن کریم برمی‌آید، امام خمینی علیه السلام بر این باور بود که تحول، درونی و در جان ملت ایران بوده و توانسته سرچشمه همه تغییرات باشد و تأکید می‌کرد که مردم ایران به دست خویش این دگرگونی‌ها را انجام داده است، یک ملت تحت فشار در یک مدت کوتاهی، متحول شد به ملتی که پذیرش هیچ یک از این ظلم‌ها را دیگر نداشت. سپس ایشان با اشاره به مفاد آیه یازده سوره رعد می‌فرماید: قوم ما یک تحولی پیدا کرد، تا این تغییر نفسانی حاصل نشده بود، این تغییر واقعی حاصل نمی‌شد.

پس خدای تبارک و تعالی تغییر نمی دهد، مگر این که ما خودمان تغییر بدهیم خودمان را (موسوی خمینی ۱۳۸۵، ج ۱۰: ۲۷۱). امام این فرایند را گاه «تحول روحانی» (همان، ج ۹: ۱۳۲) و گاهی «تحول روحی» نام می نهد که مردم ایران «ما بِنَفْسِ» خود را تغییر دادند و حالت پذیرش ظلم، متبدل شد به حال نپذیرفتن آن (همان: ۲۷۲). ایشان، تحول ایجاد شده در مردم ایران را از سوی خداوند می دانست (همان: ۱۳۲).

۲-۴. تحول اندیشه‌ای: از آنجا که امام خمینی علیه السلام شالوده هر پویایی و تحولی را از «اندیشه» و «فرهنگ» می دانست و با باور به این که پیشرفت ملت ایران، مرهون آن تحولی بود که در نفوس پیدا شد (همان، ج ۱۰: ۲۷۱). از تحول درونی، ایشان به اصلاح و تحول فکری - فرهنگی می رسید و باور داشت که رأس همه اصلاحات، اصلاح فرهنگ است (همان: ۳۵۶) و تأکید می کرد که راه اصلاح یک مملکت، فرهنگ آن مملکت است (همان، ج ۱: ۱۴۳) در همین بستر فرهنگی، امام، باور به اصلاح و تغییر اندیشه‌ها داشت.

ایشان پیش از هر چیز ایجاد تغییر در جامعه را از عرصه درون گفتمانی حوزوی و دینی آغاز کرد که یکی از اساسی ترین جنبه‌های تحول طلبی ایشان بود. مبارزه با انگاره جدایی دین از سیاست، بخشی از جریانی بود که سال‌ها قبل از پیروزی انقلاب به سال ۱۳۴۸ در مسجد شیخ انصاری نجف، به نقد جدی آن پرداخت و بعدها در مقدمه کتاب ولایت فقیه، منتشر شد (موسوی خمینی ۱۳۷۴: ۴۹).

وقتی انسان به جدایی دین از سیاست باور داشته باشد، تبعاً دین امری فردی به شمار می آید که از کارکرد اجتماعی آن کاسته می شود، دین دار به مسائل سیاسی بی اعتناست و احساس مسئولیتی به رویدادهای پیرامونش ندارد. امام، خاموشی و فرورفتن در حصار گوشه نشینی را چنین وصف می کند:

وقتی شعار جدایی دین از سیاست جا افتاد و فقاقت در منطق ناآگاهان غرق شدن در احکام فردی و عبادی شد و قهراً فقیه هم مجاز نبود که از این دایره و حصار بیرون رود و در سیاست و حکومت، دخالت نماید... به زعم بعض افراد، روحانیت زمانی قابل احترام و تکریم بود که حماقت از سرپای وجودش بیارد و آلاء عالم سیاس و

روحانی کاردان و زیرک، کاسه‌ای زیر نیم کاسه داشت (موسوی خمینی ۱۳۸۵، ج ۲۱: ۱۳۵).

از سویی دیگر، امام، مخالفت با مبارزین و انقلابیون را نیز ناشی از همان انگاره جدایی دین از سیاست می‌دانست، باورمندان به این رویکرد، گروه‌هایی بودند که یا باور به مبارزه نداشتند یا مخالف هر کسی بودند که قیام می‌کرد، ایشان آن وضعیت فکری را چنین درمندانانه بیان می‌کند:

یکی از مسائلی که باید برای طلاب جوان ترسیم شود، همین قضیه است که چگونه در دوران و انفسای نفوذ مقدسین ناهم و ساده‌لوحان بی‌سواد، عده‌ای کمر همت بسته‌اند و برای نجات اسلام و حوزه و روحانیت از جان و آبرو سرمایه گذاشته‌اند. اوضاع، مثل امروز نبود، هر کس صددرصد معتقد به مبارزه نبود زیر فشارها و تهدیدهای مقدس‌نماها از میدان به در می‌رفت (همان: ۱۳۶).

سپس به ایستارهای این گروه می‌پردازد که اعتقادی به چالش با قدرت مستقر و تغییر اوضاع نداشتند و عملاً جامعه را دچار نوعی خمودگی می‌کردند (همان).

ردیف	انواع مکتب	مبنای فکری	رویکرد به تغییر	نوع تغییر	
مکتب‌های برون‌دینی	سوسیالیسم	اختیار	مثبت	انقلاب	
	لیبرالیسم	اختیار	منفی	اصلاح بدون انقلاب	
مکتب‌های درون‌دینی	اهل سنت	اشاعره	منفی	سکوت و تسلیم	
		مبارزین (اخوانی، سلفی)	مثبت	از اصلاح تا خشونت	
	شیعه	مبارزین	اختیار و آزادی در چارچوب دین	مثبت	اصلاح با/بی انقلاب
		قاعدین	اختیار انسان	منفی	سکوت و تسلیم

نمودار ۵. گرایش‌ها و مکتب‌های تحول

۳-۴. تحول سیاسی - اجتماعی: پس از تحول فرهنگی و مبارزه با آنان که سکوت خویش را دین‌دارانه توجیه می‌کردند، نوبت به تحول در عرصه سیاسی - اجتماعی

رسید، در مراحل، امام باور به مبارزه منفی و در نهایت به مبارزه آشکار با رژیم پهلوی داشت. در اندیشه ایشان، آموزه‌های قرآنی، سرآغاز تحول قرار دارند، وی با باور به اصلاحگری اصل امر به معروف، می‌گفت: همان طوری که هر شخص، هر فردی موظف است که خودش را اصلاح کند؛ موظف است که دیگران را هم اصلاح کند اصل امر به معروف و نهی از منکر برای همین است که جامعه را اصلاح کند (موسوی خمینی ۱۳۸۵، ج ۱۰: ۲۸۵). با توجه به این اصل ایشان، حرکت و اصلاح را وظیفه همه می‌دانست: همه ما مکلفیم؛ همان طور که مکلفیم، خودمان را حفظ کنیم و خارج کنیم از ظلمت به نور، مکلف هستیم دیگران را همین طور دعوت کنیم (همان، ج ۱۱: ۳۸۷). وی همچنین به اصلاحگری امر به معروف و نهی از منکر در همه و جوه زندگی اجتماعی - سیاسی تأکید داشت و این که این دو اصل می‌خواهد تمام قشرهای مسلمین را اصلاح بکند. به تمام افراد زیر پرچم مأموریت داده که باید و ادا کنید همه را به کارهای صحیح، و جلوگیری کنید از کارهای فاسد. این طور نیست که شما فقط خودتان یک کارهای خوبی بکنید، از کار بد احتراز کنید. مأموریت زیادتر از این است، خودتان و همه را و هیچ فرقی هم بین قشرها در این امر نیست که همه باید اطاعت خدا بکنند و همه باید حفظ این پاسداری را بکنند (موسوی خمینی ۱۳۸۵، ج ۱۰: ۱۱۲).

از زاویه‌ای دیگر، امام، گام نهادن در مسیر اصلاح را، هم حرکت در جهت پیام‌آوران الهی می‌دانست و هم ناشی از مسئولیت انسان؛ ایشان تأکید داشت که باید اهتمام به امور مسلمانان داشت و می‌فرمود:

اهتمام به امر مسلمین این نیست که من بروم نماز بخوانم؛ این که امر مسلمین نیست، این امر خداست. امور مسلمین عبارت از امور سیاسی و اجتماعی مسلمین است. تمام انبیا از صدر بشر و بشریت، از آن وقتی که آدم علیه السلام آمده تا خاتم انبیا علیه السلام تمام انبیا برای این بوده است که جامعه را اصلاح کنند (موسوی خمینی ۱۳۸۵، ج ۱۵: ۱۸۸).

یکی از دیگر جوه تحول خواهی قرآنی در انقلاب اسلامی ایران که در اندیشه امام خمینی علیه السلام جلوه‌گری کرد، قیام به قسط است. ایشان با توجه کلام خداوند تأکید دارد که

خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که انبیا را ما فرستادیم، بیانات و میزان برایشان دادیم
لَيَقُومَنَّ النَّاسُ بِالْقِسْطِ؛ غایت این است که مردم قیام به قسط بکنند و ظلم‌ها از بین برود
(موسوی خمینی ۱۳۸۵، ج ۱۲: ۲۱۳).

در وجهی دیگر، ایشان ضرورت حرکت و قیام ضد ظالمان را دگرگونی اساسی
می‌داند و در خصوص مسئولیت انسان مسلمان عصر حاضر در برابر قدرت‌های بزرگ،
لزوم هم‌بستگی آنان و نکوهش دولت‌های وابسته و نویسندگان و گویندگان فاسد،
می‌پرسد: مگر مسلمین در این عصر تکلیفی ندارند؟ ما نباید از تاریخ رسول‌الله عبرت
بگیریم؟ (موسوی خمینی ۱۳۸۵، ج ۱۷، ص ۲۱۱) در این اندیشه، قهرمانان تغییر، انبیا و اولیای
الهی هستند، ایشان درباره ماهیت قیام امام حسین علیه السلام بر این باور بود که قیام سیدالشهدا علیه السلام
قیام بر ضد سلطنت طاغوتی بود. می‌خواست «طاغوت» را بشکند و «الله» را جای او
بنشانند (موسوی خمینی ۱۳۸۵، ج ۸، ص ۱۰).

جمع بندی

با ملاحظه آنچه بیان شد، در عرصه تحول، پاره‌ای مکتب‌ها، رویکردی انقلابی به معنای
مدرن آن دارند و خواهان تغییرات بنیادی در نظام سیاسی هستند، مانند مکتب‌های چپ.
بعضی نیز در الگوی تغییری خود، قائل به اصلاحات و با انقلاب مخالف‌اند، مانند
مکتب‌های راست و لیبرالی؛ به گونه‌ای که در آن‌ها، اصولاً دین، امری فردی و معنوی
تلقی می‌شود و آن را از حوزه مسئولیت اجتماعی بیرون می‌سازد. اما در نگرش
درون‌دینی گروه‌هایی اصولاً باور به اختیار انسان ندارند تا او بتواند، تغییری را در جامعه
پدید آورد، مانند مکتب اشعری؛ یا همراه باور به انتخاب‌گری انسان، معتقدند او
مسئولیتی در قبال جامعه خود ندارد تا تغییر ایجاد کند، یا اگر باوری هم داشته باشند، با
وجود اندکی موانع و سختی، عقب‌نشینی می‌کنند.

در الگوی مطلوب قرآنی برای تغییر و تحول، انسان، علاوه بر آن که دارای اختیار
است، مسئولیت نیز دارد و چون مسئول است و نمی‌تواند در برابر رخدادهای جامعه‌اش
ساکت باشد، پس باید با هدف برپایی دستورهای دین، جامعه خویش را تغییر دهد و

برای رسیدن به هدفش نیز نمی تواند دست به هر کاری بزند، در این منطق، هدف وسیله را توجیه نمی کند، بلکه باید بر اساس سازکاری مشخص و طبق موازین شرعی، رفتار کند. بر اساس، آنچه از مبانی، سازکارها، اهداف و روش دگر دیسی و تغییر که از منظر قرآن کریم بیان کردیم، می توان باور داشت که الگوی مطلوب تغییر و تحول برخاسته از کلام خداوند، به گونه ای است که آن را از جامعه جاهلی گذر داده و به جامعه مطلوب حرکت می دهد و آن را به سوی سعادت و تحول در ارزش ها، هنجارها، رفتارها، گفتارها و الگوی حکومتی راهبری می کند. در این الگو، تغییر و تحول امری همیشگی و جزو سنت های ثابت الهی است، تحولی که بر اساس مبانی انسان شناختی قرآنی، به دست خود انسان ها است و همان ها هستند که سر نوشت خویش را می سازند و به سوی پیشرفت و تکامل، راه می برند. امری که می توان آن را در انقلاب اسلامی ایران و نظام اندیشگی امام خمینی علیه السلام مشاهده کرد.

کتابنامه

- قرآن کریم.
ابن منظور (۱۴۰۵). *لسان العرب*، قم، نشر الادب الحوزه.
کوهن، استانفورد (۱۳۶۹). *تنویری های انقلاب*، ترجمه علی رضا طیب، تهران، قومس.
اسکاچ پول، تدا (۱۳۷۶). *دولت ها و انقلاب های اجتماعی*، ترجمه مجید روبین تن، تهران، سروش.
طباطبایی بروجردی، حسین (۱۳۸۰ ق). *جامع احادیث الشیعه*، تهران، مطبعة المساحة، ج ۱۸.
جانسون، چالمرز (۱۳۶۳). *تحول انقلابی: بررسی نظریه پدیده انقلاب*، ترجمه حمیرا سیاسی، تهران، امیر کبیر.
حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۲۶). *وسائل الشیعه*، بیروت، دار الاحیاء.
حسینی شیرازی، سید محمد (۱۴۲۴). *تقریب القرآن الی الأذهان*، بیروت، دارالعلوم.
دوورژه، موریس (۱۳۵۷). *روش های علوم اجتماعی*، ترجمه خسرو اسدی، تهران، امیر کبیر.
راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۷۳). *المفردات فی غریب القرآن*، تهران، المكتبة المر تظویه.
سید رضی (۱۴۲۷). *نهج البلاغة*، قم، دار الهجرة للنشر.
سید قطب (۱۴۰۸). *فی ظلال القرآن*، بیروت، دار الشروق.

سیدباقری، سید کاظم (۱۳۸۸). عدالت و آزادی در اندیشه سیاسی اسلام، در کتاب: در آمدی بر نظام سیاسی عدالت در اسلام، علی اکبر علیخانی و همکاران، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

صدر، سید محمدباقر (۱۳۶۹). سنت‌های اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن، ترجمه حسین منوچهری، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء.

طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷). المیزان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.

طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۰۶). مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار المعرفه.

طوسی، محمد بن حسن (۱۴۲۲). التبیان فی تفسیر القرآن، مقدمه شیخ آغا بزرگ تهرانی، تحقیق احمد قصیر عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۱.

عمیدزنجانی، عباسعلی (۱۳۷۷). فقه سیاسی، تهران، امیر کبیر.

فاسی، غلام فاسی (۱۹۷۷). التحریر، الرباط، مطبعة الرساله.

عنایت، حمید (۱۳۷۷). بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، تهران، نشر زمستان.

فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۲۱). العین، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی.

فضل الله، سید محمدحسین (۱۴۱۹). تفسیر من وحی القرآن، بیروت، دار الملائک للطباعة والنشر.

روشه، گی (۱۳۶۶). تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، تهران، نشر نی.

متقی هندی (۱۹۷۹). کنز العمال، بیروت، مؤسسه الرساله.

مجلسی، محمدباقر (۱۳۹۲). بحار الانوار، تهران، المکتبه الاسلامیه.

محمدی ری شهری، محمد (۱۳۶۹). میزان الحکمه، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

مدرسی، سید محمد تقی (۱۴۱۹). من هدی القرآن، تهران، دار محبی الحسین.

مشبکی، اصغر و تیمور نژاد، کاوه (۱۳۷۸). رویکرد راهبردی و عملیاتی به مدیریت تحول سازمانی، تهران، انتشارات هیئت.

مصطفوی، حسن (۱۳۷۵). التحقیق فی کلمات القرآن، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

مطهری، مرتضی (۱۳۷۵). اصول فلسفه و روش رئالیسم، تهران، صدرا.

_____ (۱۳۷۷). بیست گفتار، تهران، صدرا.

_____ (۱۳۷۲). جامعه و تاریخ، تهران، صدرا.

_____ (۱۳۷۳). حکمت‌ها و اندرزها، تهران، صدرا.

_____ (۱۳۷۰). فطرت، تهران، صدرا.

_____ (۱۳۷۵). پیرامون جمهوری اسلامی، تهران، صدرا.

_____ (۱۳۷۷). نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، تهران، صدرا.

_____ (۱۳۷۸). یادداشت‌های شهید مطهری، قم، صدرا.

مکارم شیرازی، ناصر و همکاران (۱۳۷۹). تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامی.

موسوی خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۸۵). *صحیفه امام*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
_____ (۱۳۷۴). *ولایت فقیه*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
وال، ژان آندرِه (۱۳۷۰). *بحث در مابعدالطبیعه*، ترجمه یحیی مهدوی، تهران، خوارزمی.

Archive of SID